

منبع: فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی، ج ۳، سبحانی، جعفر

با یک تعریف منطقی برای عبادت میتوان بر بسیاری از اختلافات وهابیان پایان بخشید.

اساسی ترین مسائل قرآنی و کلامی، مساله توحید و شرک است و علماء و دانشمندانی که درباره توحید و شرک سخن گفته اند، به اقسام گوناگون آن دو اشاره کرده اند، توحید همانند شرک، برای خود انواع و اقسامی دارد که در کتابهای عقیدتی و احیانا تفسیری پیرامون آنها بحث و گفتگو شده است. برای اینکه خوانندگان گرامی از مجموع اقسام آن به صورت فشرده آگاه باشند، فهرست آن را در اینجا می آوریم، سپس درباره یک قسم که همان توحید و شرک در عبادت است، به طور گسترده سخن می گوئیم، زیرا محور بحث ابن تیمیه و پیرو او محمد بن عبد الوهاب، همین مساله است. آنان مسلمانان را به شرک در عبادت، متهم می کنند و در دیگر اقسام، همه را با خود هماهنگ می دانند، و آنچه که بیش از همه در کتابهای آنها به چشم می خورد، مساله شرک است. و نازلترین بدگویی آنان درباره یک نفر، متهم کردن او به «شرک» است، از آنجا که برای «توحید در عبادت» اند، غالبا در تشخیص مصادیق آن دچار اشتباه شده و چیزهایی که ارتباطی به عبادت و پرستش ندارد، از مصادیق آن می انگارند.

اصولا کلید مناظره با وهابیان و حل عقده ها و گرههایی که از جمود آنان مایه می گیرد تفسیر صحیح از «عبادت» است که در نتیجه، موارد آن روشن شود، و انسان عبادت و پرستش را از احترام و ارج گذاری و دیگر مفاهیم جدا سازد، و تا این گره گشوده نشود و عبادت و پرستش به شکل دقیق، تفسیر نگردد، هر نوع بحث و مذاکره با این گروه سودی نداشته و طرفین به نتیجه نمی رسند.

مثلا پیروان محمد بن عبد الوهاب می گویند: توسل به پیامبران و صالحان، استغاثه به آنان و استمداد از اولیاء عبادت آنهاست، و از آنجا که عبادت، مخصوص خداست، طبعاً چنین اعمالی پرستش غیر خدا به شمار می رود و پرستشگر غیر او مشرک و محکوم به قتل است.

در حالی که گروه های دیگر می گویند توسل به صالحان، از مقوله توسل به اسباب است استغاثه و استمداد از ارواح صالحان، پرستش آنها نیست بلکه توسل به وسائل غیبی است که در شرائطی مؤثر می باشند.

و ما صریحاً این مساله را اعلام میکنیم که نقطه مرکزی اختلاف وهابیان با دیگر مسلمانان، مساله تحدید معنای عبادت و پرستش و در نتیجه جدا سازی مصادیق آن، از مصادیق دیگر مفاهیم، مانند احترام و بزرگداشت یا توسل به اسباب و وسائل، است و به کلیه مناظران و نویسندگان با هدف توصیه می کنیم که پیش از هر چیز، این مشکل را حل کنند و مناظر را وادار سازند که از «عبادت» یک تعریف جامع و مانع ارائه دهد.

مایه تاسف اینکه در این سه قرن که کتابهای وهابیان، در اکثر مناطق منتشر شده و همه مسلمانان را به جز گروه خود متهم به شرک می کنند، فصلی و یا بابی برای تعریف عبادت، اختصاص نداده اند، و غیر از کلی گویی کار دیگری نکرده اند. و چون این بحث جنبه کلیدی دارد، اگر اندکی سخن به درازا کشد و از حالت فشرده بیرون آید، از خواننده گرامی پوزش می خواهیم و برای اینکه این راه را به صورت روشن و ساده پیماییم، یک رشته مسائل اساسی را تحت عناوینی جداگانه می آوریم.

همانطور که یادآور شدیم توحید برای خود و قهرا شرک نیز در برابر آن اقسامی دارد که فقط عناوین آنها را با یک تفسیر اجمالی می آوریم.

الف - توحید ذاتی - خدای واجب الوجود، یگانه است و برای او نظیر و مانندی نیست، و نیز او بسیط است و ذات او از ترکیب پیراسته است.

ب - توحید صفاتی - صفات ثبوتی خدا همگی عین ذات او هستند. البته نه به این معنا که خدا فقط ذاتی دارد و از صفاتی مانند علم و قدرت در وجود او خبری نیست^(۱) بلکه ذات از نظر کمال به پایه ای رسیده است که علم، جدا از ذات و قدرت جدا از واقعیت او نیست، و واقعیت وجود او این کمالات را تشکیل می دهد. البته این نوع از توحید از آن عدلیه است که معتزله و امامیه در پوشش آن قرار گرفته اند ولی اهل حدیث، با این اصل مخالفت نموده و صفات او را زائد بر ذات او می انگارند و اشاعره، نیز در این مساله پیرو احمد بن حنبل هستند.

ج - توحید در خالقیت - در جهان آفرینش، خالق واقعی و حقیقی و مستقلی جز خدا نیست و تاثیر دیگر موجودات، از فرشته و انسان و علل طبیعی، همه و همه، جنبه ظلی و تبعی دارند و به اذن و مشیت او کار، انجام می دهند. این همان معنای صحیح «توحید در خالقیت» است که بحثهای دقیق علمی و قرآنی، ما را به آن رهبری نموده است، در حالی که اشاعره و اهل حدیث توحید در خالقیت را به گونه ناروایی تفسیر کرده اند که امروز دستاویز ملحدان و منکران مذهب، واقع شده است، و آن اینکه در جهان، یک مؤثر (اعم از اصلی و تبعی) بیش نیست، و خدای جهان مستقیما بدون تاثیر گذاری علل و اسباب، پدید آورنده اشیاء و آثار است، و در حقیقت، خدا در حال تقارن علل و اسباب طبیعی و امکانی، مستقیما اثر بخش است، و موقعیت علل، جز موقعیت مقارنت و نمایش چیزی نیست.

این نوع تفسیر نارسا از توحید در خالقیت، سبب شده است که مارکسیستها، خدا شناسان را متهم به نفی قانون علیت و معلولیت نموده و بگویند آنان معتقدند خدای جهان، جانشین تمام علل و اسباب است، و این خداست که مستقیما تب مالا را در وجود انسان پدید می آورد و میکرب، نقشی در آن بیماری ندارد آنگاه به صورت صحیح و نا صحیح بر مذاهب بتازند و آنانرا ضد علم و دانش معرفی کنند، در حالی که نمی دانند، گفتار مورد نظر آنان، مربوط گروه خاصی است.

فلاسفه و محققان اسلامی از این نظریه کاملا بیزارند و گروه عدلیه و پیروان اهل بیت، در تفسیر توحید در خالقیت، تفسیر دوم را ناروا دانسته، و همگی به تفسیر نخست معتقدند، و آیه (هل من خالق غیر الله) (فاطر/۳) را به شکل یاد شده در بالا تفسیر می کنند.

د - توحید در ربوبیت - ربوبیت، مشتق از «رب» به معنای صاحب است، عرب هر موقع بگوید: رب البیت، رب الدابة، رب الضیعة، مقصود صاحبان خانه و اسب و مزرعه است. ولی از آنجا که تدبیر و کارگردانی هر چیزی بر عهده صاحب آن است، طبعاً مقصود از توحید در ربوبیت، همان توحید در تدبیر و کارگردانی است یعنی خدا جهان را آفرید (توحید در خالقیت) و تدبیر و کارگردانی آن نیز بر عهده اوست آنچنان نیست که اصل خلقت از آن خدا باشد و کارگردانی آن را بر عهده فرشتگان، پریان و انبیاء و اولیاء بگذارد. بلکه او هم خالق است و هم مدبر و جهان یک خالق و یک مدبر اصیل بیش ندارد البته اعتراف بوجود یک مدبر اصیل و مستقل، مانع از آن نیست که جهان آفرینش توده ای از علل و اسباب باشد که روی یکدیگر اثر نهاده و جهان آفرینش به صورت زنجیره ای از علل و معلومات پیش برود.

همان طور که در توحید در خالقیت یاد آور شدیم، اعتقاد به چنین توحیدی به معنی نفی دیگر علل چه از نظر آفرینندگی و چه از نظر تاثیر در یکدیگر، نیست، بلکه مقصود این است که خالق اصیل و مدبر مستقل خداست، و خالقیت و آفرینندگی موجودات امکانی، همه و همه به اذن و مشیت و سرپرستی اوست، همچنین توحید در تدبیر، مانع از اعتراف به مدبران ظلی و تبعی نیست که تحت فرمان او، انجام وظیفه می کنند، چنانکه می فرماید: (فالمدبرات امرا) (سوره نازعات/آیه ۵) (سوگند به کارگردانان امر آفرینش.)

ه - توحید در حاکمیت و ولایت - مقصود از چنین توحید این است که بر بندگان خدا فقط خدا حق حکومت دارد، و هیچ انسانی بر هیچ انسانی حق حکومت ندارد چنانکه می فرماید: (ان الحكم الا الله) (یوسف/۴۰) در همین جا نیز سخن یاد شده در توحید در خالقیت و ربوبیت، تکرار می شود. و آن اینکه حصر حق حاکمیت به خدا مانع از آن نیست که گروهی به فرمان او حکومت کنند و تحت برنامه دقیق الهی به اداره اجتماع انسانی بپردازند.

و - توحید در اطاعت و فرمانبرداری - حق اطاعت از شؤن حکومت است و چون حاکمیت اصیل از آن خداست طبعاً حق اطاعت از آن اوست و هیچ فردی نسبت به فردی واجد چنین حقی نیست، ولی انحصار چنین حقی به خدا، مانع از آن نیست که گروهی به صورت نمایندگی از جانب خدا لازم الطاعة باشند و طاعت آنان در حقیقت اطاعت خدا باشد چنانکه می فرماید: (من يطع الرسول فقد اطاع الله) (نساء/۸۰) «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت از خدا فرمان برده است» .

ز - توحید در تشریع و قانونگذاری - مقصود از آن، این است که قانونگذاری، حق خاص خداست و هیچ فردی نمی تواند برای کسی جعل قانون کند و خداست که با فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی، بشر را به قوانین سعادت بخش، آشنا می سازد، البته قانونگذاری از آن خداست، ولی برنامه ریزی مربوط به خود جامعه است که در پرتو آن قوانین کلی، برای اداره کشور برنامه ریزی می کند و اما کار مجتهدان، همان شناسایی قوانین الهی و معرفی آنهاست که کارشناسان این قسمت به شمار می روند.

ح - توحید در عبادت - یعنی عبادت مخصوص خداست و جز او نباید کسی را به هیچ عنوانی پرستید. اگر برخی از مراتب توحید (مانند توحید صفات) مورد اختلاف است، در این مساله که «عبادت از آن خداست و جز او نباید کسی را عبادت کرد» اختلافی وجود ندارد اصولاً نمیتوان فردی را موحد یا مسلمان خواند مگر آنکه اصل (ایاک نعبد و ایاک نستعین) را بپذیرد یعنی (تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.)

هدف اساسی از اعزام پیامبران، گسترش این اصل است، زیرا مردم به مرور زمان از توحید فطری منحرف شده و به جای خدای واقعی، خدا نماها را پرستش میکردند خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را به همان توحید فطری باز گردانند چنانکه می فرماید: (كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه. . .) (بقره/۲۱۳)

(مردم همه یک امت بودند، تا اینکه خدا پیامبران نوید بخش و بیم دهنده را برانگیخت و به همراه آنها کتاب را به حق فرو فرستاد تا درباره آنچه مردم بر سر آن اختلاف کرده بودند داوری کنند.)

آیات قرآن صریح در این است که توحید در پرستش، اصل مشترک در میان تمام پیامبران می باشد، چنانکه می فرماید:

(و لقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطواغوت. . .) (نحل/۳۶)

«در میان هر امتی پیامبری فرستادیم که: خدا را پرستید و از پرستش بتها بپرهیزید» .

بنابراین، اصل کلی مورد اختلاف نیست و همه میگویند که عبادت از آن خداست و هر نوع شرک و دو گانه پرستی و انحراف از خط توحید محکوم است و باید از آن دوری جست، و اگر اختلافی در کار است فقط و فقط در تشخیص جزئیات است که آیا مثلاً توسل به انسان پاکدامن، مصداق پرستش اوست، یا از جزئیات توسل به اسباب است. اینجاست که لازم است عبادت به صورت منطقی تحدید شود، تا با در دست داشتن مقیاس و ضابطه صحیح، درباره موضوعات مورد نزاع به داوری بپردازیم.

2- فرق توحید ربوبی و الوهی:

در کتابهای وهابیان به پیروی از بنیانگذار این مکتب، از دو نوع توحید نام می برند و می گویند: «توحید ربوبی» و «توحید الوهی».

توحید نخست را به توحید در خالقیت و توحید دوم را به توحید در عبادت و پرستش تفسیر میکنند، و یاد آور می شوند که همه فرق اسلامی، توحید در خالقیت را پذیرفته اند و خالق جز خدا قائل نیستند ولی آنان در الوهیت گرفتار شرک شده اند، زیرا کارهای آنان مانند توسل به پیامبران و صالحان، و یا استغاثه و استمداد از آنان و یا طلب شفاعت از پیامبران، همه و همه پرستش انبیاء و پیامبران است و از این هت با مشرکان عصر رسالت، یکسان و همگام هستند، و اگر توحید، در ربوبیت، برای نجات از عذاب کافی بود، همه مشرکان عصر رسالت، اهل نجات بودند.⁽²⁾

در اینجا دو نکته را یادآور می شویم:

1- تفسیر ربوبیت به خالقیت، و الوهیت به پرستش از اشتباهات رائج وهابیان است که هرگز در آن تجدید نظر نکرده اند و خلف از سلف این اصطلاح را گرفته و پیوسته می تازند، زیرا همانطور که یادآور شدیم، ربوبیت از کلمه «رب» به معنای صاحب گرفته شده است، و صاحب و مالک بودن یک جاندار و یا یک مزرعه تناسب با خالقیت و آفرینندگی ندارد، بلکه مناسب با مقام کارگردانی و تدبیر آنهاست. صاحب یک اسب، به خاطر بهره گیری از آن، سرپرستی زندگی او را بر عهده می گیرد و با دادن آب و علوفه، وسیله ادامه حیات او را فراهم می سازد، چنانکه صاحب یک مزرعه برای پرورش گیاهان و درختان برنامه ریزی کرده و کارگردانی آنجا را بعهده میگیرد. بنابراین لازم و شایسته است که به جای توحید در ربوبیت همان اصطلاح معروف «توحید در خالقیت» را بیاورند. و از اصطلاح خود قرآن پیروی کنند.

نظیر چنین اشتباهی در کلمه الوهیت رخ داده است، ولی تحقیق این است که «اله» به معنی «معبود» نیست و اگر هم احیاناً در آن به کار رود، اصطلاح جدیدی است که هرگز قرآن بر آن اصطلاح سخن نمی گوید. بلکه لفظ الله و اله یک معنا بیش ندارد. چیزی که هست، اولی «علم» و اسم خاص است و دومی کلی و اسم عام. در حقیقت هر دو به معنای «خدا» هستند ولی در زبان عربی بر خلاف زبان فارسی، خدا دو نوع اسم دارد. خاص و عام، خاص، تنها بر خدای واجب الوجود اطلاق می شود و بس، در حالی که عام، هم او را شامل است و هم دیگر خدایان پنداری را که بت پرستان آنها را خدا می انگارند، هر چند از خدایی جز اسم، نصیب دیگری ندارند و به تعبیر قرآن:

(ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان...) (یوسف/ ۴۰)

«شما جز خدا، تنها بتهایی را می پرستید که خودتان و پدرانتان، نام خدا بر آن نهاده اید هرگز خدا بر خدایی آنان، دلیل و برهانی نفرستاده است.»

در زبان انگلیسی عین همین اختلاف هست. مثلاً در زبان انگلیسی که به و اسم عام را به صورت [god] می نویسند و از این طریق اسم خاص را از عام جدا می کنند.

از دقت در آیات قرآنی میتوان این معنی را استفاده کرد که «اله» در قرآن به معنی خداست، البته به صورت معنای عام، نه به معنی معبود، زیرا در غیر این صورت، تفسیر قسمتی از آیات دچار اشکال می شود، اینک در آیات یاد شده در زیر دقت بفرمائید:

(1- لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا) (انبیاء/۲۲)

«هر گاه در آسمانها و زمین خدایان دیگری جز الله وجود داشتند، نظام آفرینش دچار فساد و تباهی می شد.

مضمون آیه و برهانی که آیه یاد آور می شود در صورتی صحیح است که «اله» را به معنی خدا بگیریم نه به معنی معبود و در غیر این صورت، استدلال ناتمام خواهد بود، و مقصود این است اگر در جهان خدایانی، همانند، واجب الوجود بود، دستگاه آفرینش دچار فساد و تباهی می شد، زیرا خدایان دیگر، بسان خدای واقعی دارای علم و قدرت، خلقت و آفرینش (و لا اقل) تصرف و تدبیر در آسمانها و زمین هستند، و تعدد مدبر، جز تباهی کار نتیجه ای ندارد، ولی اگر بگوئیم: مقصود این است که اگر معبودهایی جز خدا بودند، جهان دچار تباهی می شد، طبعاً استدلال نارسا خواهد بود زیرا: در جهان، معبودانی به حق و یا باطل جز خدا هستند ولی نظام بر پاست.

و لذا وقتی گروهی که اله را به معنی معبود می گیرند، با چنین اشکالی روبرو می شوند، ناچار می شوند کلمه «بحق» در خود آیه مقدر کنند و بگویند قل لو كان فيهما آلهة (بحق) یعنی اگر معبودان بحقی جز خدا بودند، دستگاه آفرینش دچار تباهی می شد، طبعاً معبودان به حق باید مانند «الله» دارای خلقت و تصرف باشند در این صورت، تالی فاسدی را که آیه متذکر شده به دنبال خواهد داشت.

ناگفته پیداست، چنین تصرفی در کلام فصیح و بلیغ بسیار نارواست و تا دلیلی در کار نباشد، تقدیر، باطل خواهد بود، عین همین گفتار در آیه دیگر نیز حاکم است. یعنی استدلال در صورتی صحیح است که اله در آن به معنی خدا (به صورت عام) باشد نه به معنی معبود، و گرنه استدلال ناتمام بوده و برای تکمیل آن ناچاریم کلمه بر حق را تقدیر بگیریم.

(2- ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون) (مؤمنون/۹۱)

«بگو اگر با او خدای دیگری بود (نه معبود دیگر) در این صورت، هر خدایی به سوی تدبیر مخلوق خود می رفت، و برخی بر برخی برتری می جستند» .

آنچه می تواند این برهان را روشن سازد این است که در کنار خدا، خدای دیگری باشد که به گونه ای در جهان متصرف باشد، نه معبود دیگر، و گرنه اعتقاد به معبودهای ناتوان و بیچاره که از تصرف و تدبیر دور باشند چنین تالی فاسدی را به دنبال ندارد.

(3- قل لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لا بتغوا الى ذي العرش سبيلا) (اسراء/۴۲)

«اگر با او خدایانی بود، هر یک از آنان سعی می کردند که به سوی خدای صاحب عرش راهی پیدا کند» .

مضمون آیه این است که تعدد «اله» مایه اینست که آن اله پنداری، به خدای واقعی راه پیدا کند و این در صورتی است که مقصود از اله همان خدا باشد که خلقت و تصرف در آفرینش از شوون اوست، و گرنه تعدد معبود منهای این دو صفت، ملازم با هم رتبه بودن با خدا نیست، تا به سوی او راه پیدا کند.

(4- انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها. .) (انبیاء/۹۸ - ۹۹)

«شما و آنچه را که جز او می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی بر آن وارد می شوید. اگر آنچه می پرستید، خدا بودند، قطعاً وارد دوزخ نمی شدند)

برهانی که این آیه اقامه می کند در صورتی نتیجه می بخشد که آلهه به معنی خدایان باشد، زیرا خدایی خداست که مانع از ورود او به دوزخ می شود نه معبود بودن او.

خلاصه در این آیات چهارگانه که قرآن براهین عقلی دقیق بر یکتایی خدا، اقامه می کند، ناچاریم که اله و آلهه را به همان معنای خدا به معنای عام بگیریم نه به معنی معبود و در غیر این صورت براهین مورد نظر، بی نتیجه خواهند بود، زیرا تعدد خداست که مایه فساد دستگاه آفرینش می شود نه تعدد معبود (مضمون دو آیه اول و دوم) و دوگانگی خداست که سبب می شود هر خدایی به خدای واقعی راه پیدا کند نه دو گانگی معبود (مضمون آیه سوم) خدا بودن است که مانع از آن می شود که هیزم دوزخ گردد نه مجرد معبود بودن ولی اگر لفظ اله در این آیات به معنی معبود گرفته شود، ناچاریم برای تصحیح معنی آیات، کلمه (بحق) را مقدر بگیریم.

۳ - لفظ جلاله به معنی عام

گاهی لفظ جلاله معنی علمیت و جزئیت را از دست می دهد و حالت کلی به خود می گیرد یعنی از لفظ جلاله (الله) ، اله اراده می گردد، و در دو آیه یاد شده در زیر جریان از این قبیل است.

(هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون) (حشر/۲۳)

(هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم) (حشر/۲۴)

«در این دو آیه، لفظ جلاله حالت علمی و جزئی بودن را از دست داده و به جای اله به کار رفته است، تو گویی در آیه نخست چنین می گوید: او خدایی است که چنین اوصافی را دارد: پادشاه است، منزّه از نقایص است و...»

و در آیه دوم چنین می گوید: «او آن خدایی است آفریننده و صورتگر، برای او نامهای زیباست این تنها دو آیه یاد شده نیست که لفظ جلاله در آنها معنی کلی پیدا کرده و با اوصاف بعدی از کلیت آن کاسته شده است، بلکه در بعضی آیات دیگر نیز جریان چنین است چنانکه می فرماید:

(و هو الله فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم و یعلم ما تکسبون) (انعام/۳)

«اوست خدا در آسمانها و زمین، پنهان و آشکار شما را می داند و از کردار شما آگاه است.»

این آیه بسان آیه یاد شده در زیر است که در آن به جای لفظ جلاله، لفظ اله به کار رفته است.

(و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و هو الحکیم العلیم) (زخرف/۸۴)

«اوست خدا در آسمانها و اوست خدا در زمین و او حکیم و داناست»

سرانجام این بحث را با ذکر آیه ای دیگر به پایان می رسانیم:

(و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم انما الله واحد سبحانه ان یكون له ولد) (النساء/۱۷۱).

«نگوید خدا سه تاست. از این گفتار باز ایستید که برای شما نیک است، جز این نیست که خدا، خدای یگانه است، پیراسته است از این که فرزندی داشته باشد» .

این آیه به روشنی می رساند که الله و اله مفهوم واحدی دارند، جز اینکه یکی از سعه و گستردگی برخوردار است، و لذا یکی بر دیگری حمل می شود.

دقت در مفاد این آیه، و آیات پیشین ما را به یک اصل کلی رهبری می کند، و آن اینکه اله و الوهیت، به معنی خدایی و خداوندگاری است نه معنی معبودیت و عبادت، و این اصطلاح معروف در کتابهای وهابیان، که از توحید در عبادت به توحید در الوهیت تعبیر می آورند، کاملاً بی پایه است، و از اینکه ما در اینجا به صورت گسترده سخن گفتیم، پوزش می طلبیم.

۴ - شرک عرب جاهلی، شرک ربوبی نیز بود

در بسیاری از کتابهای وهابیان و احیاناً دیگران، دیده می شود که شرک عرب جاهلی را منحصر به شرک در عبادت نموده و اینکه آنان، بتها را شفیعان درگاه الهی می دانستند و می پرستیدند و پیوسته می گفتند:

(ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی) (زمر/۳)

«آنان را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند.»

و (و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم و لا ينفعهم و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله) (یونس/۱۸)

«جز خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها ضرر می رساند نه سود و می گویند اینها نزد خدا شفیعان ما هستند»

با این دو آیه یاد آور می شوند که شرک عرب جاهلی تنها شرک در عبادت بود، در حالی که این دو آیه، ناظر به گروهی از اعراب جاهلی است، در حالی که گروههای دیگر از بت پرستان، در مساله تدبیر و کارگردانی جهان، نیز مشرک بودند، و در میان آنها گروهی فرشتگان و پریان و یا آفتاب و ستارگان را می پرستیدند، قرآن درباره مردم یمن (قوم سبا) یادآور می شود که هدهد سفیر سلیمان به او گزارش کرد که:

... (و جدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله...) (نمل/۲۴)

«ملکه و قوم او را دیدم که آفتاب را می پرستیدند»

اصولاً ورود بت پرستی به مکه از طریق شرک در ربوبیت بود، یعنی خدایانی را کردگار جهان شمرده و اوضاع جوی را از نظر نزول باران و غیره مربوط به آنان می دانستند. تاریخ نگاران یادآوری می شوند: عمرو بن «لحی» امیر مکه در سفر خود به بلقاء شام گروهی را دید که بتهایی را می پرستیدند، از آنان پرسید: چرا اینها را می پرستید؟ در پاسخ گفتند: ما اینها را می پرستیم و از آنها باران می طلبیم. آنها باران می فرستند، کمک می جوییم ما را کمک می کنند. امیر مکه، تحت تاثیر تبلیغات آنان قرار گرفت. بتی به نام هبل را همراه خود آورد و بر سطح کعبه نهاد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.^(۳)

حتی در صلح حدیبیه اندیشه چنین شرکی در مغز برخی از صحابه وجود داشت، و پیامبر، آن را عقیده ای شرک آمیز دانست و گفت: «هرگز نگوئید باران، به وسیله طلوع و غروب ستارگان به ما می رسد» البته نه به این معنا که طلوع و غروب ستاره ای را در شرق و غرب نشانه نزول باران یا حکومت خشکی میاندیشیدند، بلکه آنها را مؤثر مستقل در ریزش باران یا قبض آن می

دانستند⁽⁴⁾ البته، در اینکه قاطبه عرب جاهلی در مساله خالقیت، موحد بودند، جای تردید نیست و آیاتی بر این مساله گواهی می دهد، مانند:

(و لئن سالتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن خلقهن العزيز العليم) (زخرف/ ۹).⁽⁵⁾)

«اگر از آنان بپرسید که: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ می گویند خدا.»

البته شرک جهان مسیحیت و یا شرک یونانیان و رومیان برای خود سرگذشت دیگری دارد که فعلا وارد آن نمی شویم و در شرک آنان مساله توحید در خالقیت دچار آسیب شده بود.

۵ - تحدید عبادت

مساله مهم در اینجا که این فصل، برای تبیین آن گشوده شده، تحدید منطقی عبادت است کلمه عبادت، بسان بسیاری از کلمات مانند زمین، آسمان، ستاره و غیره است که همگی مفهوم بسیط آن را به روشنی درک میکنیم، اما چه بسا قادر بر تحدید دقیق و منطقی آن نیستیم. آنچه مهم است این است که بدانیم لفظ عبادت مرادف با خضوع، خشوع، تکریم، احترام، تعظیم، اظهار ذلت یا هر کلمه دیگری که معادل آنها باشد، نیست. حتی مفهوم عبادت، با نهایت خضوع مساوی نیست. اینک ما برای روشن شدن مطلب، در دو مورد، سخن می گوئیم.

الف - عبادت به معنای خضوع و تذلل نیست

در کتابهای لغت عبادت به خضوع و تذلل تفسیر می شود، ولی این یک تفسیر به معنی اعم و تفسیر به لازم است. زیرا همگی می دانیم که خضوع فرزندان، در برابر والدین، فروتنی دانشجو در برابر استاد، هر چند به بالاترین حد خود برسد، عبادت پدر و مادر یا استاد نیست، قرآن به مسلمانان دستور می دهد که در برابر والدین، آخرین حد خضوع و کوچکی را ابراز دارند، چنانکه می فرماید:

(و اخفض لهما جناح الذل من الرحمۃ و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا) (اسراء/ ۲۴)

«از روی مهربانی، پر و بال فروتنی برای آن دو (پدر و مادر) بگشای و بگو: پروردگارا آن دو را مشمول رحمت قرار بده چنانکه مرا در کودکی پرورش دادند.» بنابراین هر نوع تذلل و فروتنی و کوچکی به تنهایی نمی تواند نام عبادت به خود بگیرد.

نا گفته پیداست چه بسا عاشقان در برابر معشوقه ها، بیش از حد اظهار خضوع می کنند، و بر دست و پای او بوسه می زنند ولی هرگز نمیتوان کار آنها را عبادت خواند. گروهی که عبادت را به ذلت و تواضع تفسیر میکنند، وقتی با چنین اشکالی روبرو می شوند برای ترمیم تحدید یادآور می شوند که عبادت، خضوع مطلق نیست، بلکه آخرین مرحله خضوع در برابر کسی است که عظمت و کمال او مورد اذعان است.⁽⁶⁾

ولی این تعریف، بسان تعریف پیشین، خالی از اشکال نیست، زیرا سجده فرشتگان بر آدم، آخرین مرحله خضوع یک موجود امکانی است، آن هم با درک عظمت و مقام شامخ مسعود. مع الوصف چنین کاری، عبادت آدم نبود، بلکه تکریم آدم بود.⁽⁷⁾ چنانکه می فرماید:

(و اذ قلنا للملائکۃ اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس. . .) (بقره/ ۳۴)

«بیاد آر آنگاه که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید. همگان سجده کردند، جز ابلیس.»

سجده فرشتگان از نظر ظاهر، با سجده آنان برای خدا یکسان بود، به گواه اینکه در هر دو مورد لفظ (لام) به کار می رود. اگر در این مورد می فرماید: (اسجدوا لآدم) در جای دیگر فرموده است (و لله يسجد من في السموات و الارض...) (رعد/۱۵) و تعبیر در هر دو مورد یکسان است در حالی که سجده فرشتگان بر آدم که به صورت هایت خضوع انجام گرفت، عبادت نبود، ولی دومی عبادت خداست - عین همین مطلب درباره سجود پدر و مادر و برادران یوسف در برابر او حاکم است، چنانکه می فرماید:

(و خروا له سجدا و قال يا ابت هذا تاويل رؤيائى من قبل قد جعلها ربى حقا) (يوسف/۱۰۰)

«همگان برای یوسف سجده کردند و یوسف گفت: پدر جان! این سجده، حقیقت خوابی است که من قبلا دیده بودم»

یوسف در خواب دیده بود که یازده ستاره به ضمیمه ماه و خورشید برای او سجده می کنند.

از این بیان روشن می شود که هرگز نمی توان «عبادت» را در چار چوب «تذلل»، «تعظیم»، «تکریم»، «نهایت خضوع» خلاصه کرد بلکه باید برای تحدید عبادت و جدا سازی آن، از این مفاهیم، تلاش دیگری کرد و از خود آیات قرآنی کمک گرفت.

پاسخ شگفت آور

اخیرا گویندگان و نویسندگان وهابی که عبادت را یک نوع تعظیم و تکریم تلقی می کنند، در برابر این آیات انگشت حیرت به دندان گرفته و سرانجام خواسته اند، ست به توجیه بزنند بگویند که: سجده فرشتگان بر آدم، در صورتی عبادت و پرستش او تلقی می شد که خدا به آن فرمان نداده بود ولی از آنجا که سجده آنان به فرمان خدا انجام گرفت، قطعاً کار آنان عبادت خدا بود، نه پرستش آدم.

این پاسخ که امام مسجد نبوی شیخ عبد العزیز آن را مطرح می کرد، کاملا شگفت آور است، زیرا اگر ماهیت یک کار (سجده فرشتگان بر آدم) ماهیت عبادت بود، هرگز فرمان خدا واقعیت آن را دگرگون نمی ساخت و نتیجه این می شد که فرشتگان به فرمان خدا آدم را پرستش کردند، و این سخنی است که خرد هیچ انسانی آن را نمی پذیرد که بگوید خدا فرمان داد: مخلوقی مخلوق دیگر را پرستد، در حالی که شرک و پرستش بشر یک نوع ظلم و فحشاست و خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی دهد. چنانکه می فرماید:

(قل ان الله لا يامر بالفحشاء ا تقولون على الله ما لا تعلمون) (اعراف/۲۸)

«بگو خدا به کار زشت فرمان نمی دهد آیا چیزی را که نمی دانید می گوئید؟» گاهی گفته می شود: فرشتگان برای خدا سجده کردند و آدم قبله آنان بود، ولی این پاسخ با ظاهر آن سازگار نیست، زیرا در آیات قرآن، سجده بر آدم، با کلمه لام وارد شده است، یعنی همان لامی که در مورد سجده برای خدا به کار می رود مانند (اسجدوا لآدم...)، (اسجدوا لله...) . . .

گذشته از این، هدف از سجده کردن فرشتگان برای آدم، یک نوع خضوع در برابر او بود یعنی خضوع افراد ناآگاه در برابر فرد آگاه، و قبله بودن آدم برای او شرف و کرامتی نیست.

وانگهی این پاسخ با سجده یعقوب و فرزندان سازگار نیست. در آنجا واقعا پدر و مادر یوسف، همراه فرزندان برای یوسف سجده کردند، و خواب یوسف را که قرآن نقل کرده است، تجسم بخشیدند. خواب یوسف از نظر قرآن، سجده خورشید و ماه و ستارگان برای یوسف بود. چنانکه می فرماید:

(انی رایت احد عشر كوكبا و الشمس و القمر رايتهم لى ساجدين) (يوسف/۴)

«من یازده ستاره و ماه و خورشید را دیدم که برای من سجده میکردند» .

این نوع دست و پا زدن‌ها، حاکی از آن است که وهابیان، هنوز نتوانسته‌اند به یک تعریف منطقی درباره «عبادت» برسند. و اکنون ما با مطرح کردن تعریف درستی از عبادت، به این نزاع خاتمه می‌دهیم.

ب - اعتقاد به الوهیت و ربوبیت، عنصر مقوم عبادت است

شکی نیست که عبادت یک نوع اظهار خضوع گفتاری و کرداری در برابر دیگری است، اما خضوع، بخشی از واقعیت عبادت را تشکیل می‌دهد، ولی در کنار این، عنصر دیگری نیز لازم است که از مقوله عقیده است و قلب و روان انسان تجلیگاه آن می‌باشد، و آن اینکه فرد خاضع درباره آن شخص اعتقاد خاصی داشته باشد، و خضوع وی از چنین اعتقادی سرچشمه بگیرد و تا این عنصر بر قلب و دل حاکم نباشد، بالاترین خضوع‌ها و فروتنی‌ها و تواضع‌ها و ستایش‌ها، رنگ عبادت به خود نمی‌گیرد. اکنون باید دید این عنصر چیست و آن مقومی که حتما در صدق عبادت لازم است، چگونه است.

راه دستیابی بر این مقوم و عنصر لازم، بررسی عقیده موحدان و مشرکان به هنگام خضوع در برابر خدا و بت‌هاست، چیزی که هست، یکی عبادت حق است و دیگری عبادت باطل.

در بررسی وضع اعتقادی موحدان، همگی بر این نکته اذعان داریم که یک موحد، پیش از قیام به عبادت، طرف را خدا می‌داند، و او را رب العالمین می‌اندیشد، و سرنوشت خود را در دست وی می‌داند. او با توجه به این امور، و توصیف طرف به الوهیت و ربوبیت، و اینکه سرنوشت من در دست اوست، به خضوع در برابر او و ستایش وی می‌پردازد.

از این تحلیل به دست می‌آید که در کنار خضوع، مقوم دیگری وجود دارد و آن اینکه خاضع و ستایشگر، طرف را «اله» «خدا»، «رب» «و مدیر و مدبر جهان و سر رشته دار زندگی خویش می‌داند و از این جهت، در برابر او خضوع می‌کند و به ستایش لسانی او می‌پردازد، و در حد یکسان شدن با خاک، در پیشگاه او فروتنی می‌کند. اگر چنین اعتقادی را از موحد بگیریم، کارهای زبانی و عملی او رنگ پرستش به خود نمی‌گیرد.

درباره مشرکان عین همین نظر حاکم است. آنان در برابر بت‌ها خضوع می‌کردند، ولی بت‌ها را موجودی ساده نمی‌پنداشتند، بلکه معتقد بودند که آنها بهره‌ای از خدائی دارند، و به اصطلاح آنها را خدای کوچک می‌نامیدند و سرانجام همگی آنها را رب و کارگردان بخشی از امور جهان می‌انگاشتند و لاقل می‌گفتند که خشکسالی و فراوانی باران در دست آنهاست، و به گونه‌ای سرنوشت خود را و لو در یک محدوده کوچک از نظر مغفرت و شفاعت و سعادت اخروی در دست آنها می‌انگاشتند، و به دیگر سخن در پرتو عقیده به الوهیت و ربوبیت پنداری و اینکه سعادت و شقاوت زندگی آنها در دست آنهاست، به خضوع و فروتنی در برابر آنها می‌پرداختند.

البته الوهیتی که درباره بتان قائل بودند و یا ربوبیتی که به آنان نسبت می‌دادند با الوهیت واجب الوجود و ربوبیتی که برای او قائل بودند فرق روشنی داشت. خداوند واجب الوجود در نظر آنها رب الارباب و اله الاله بود و به اصطلاح خدای بزرگ و رب کل بود، در حالی که اصنام و بتان، خدایان کوچک و ارباب نازلی بودند که خداوند بزرگ، بخشی از کارهای خود را به آنان واگذار کرده و از نظر آنان همگی متصرف در جهان یا بخشی از آن بودند، و اگر هم در میان برخی از طوایف از ربوبیت و تصرف اصنام و بت‌ها سخنی در میان نبود، لاقل بت پرستان، سرنوشت خود را در دست آنان می‌دیدند و می‌گفتند: آنان بخشایشگر گناهان و شفیعان تام الاختیار هستند. بدون آنکه در کار خود به اذن و اجازه خدا نیازی داشته باشد.

قرآن، عقیده آنان را درباره بت‌ها، در آیات متعددی حکایت میکند که صریحترین آنها را یادآور می‌شویم:

(و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله) (بقره/۱۶۵)

«برخی از مردم هستند که برای خدا مثل و ماندنی قائل می شوند، آنگاه آنها را مانند خدا دوست می دارند» .

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(تا الله ان كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين) (شعراء/ ۹۷ و ۹۸)

«به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما خدایان دروغین را با خدا یکسان قرار میدادیم»

این تسویه و برابر شمردن که در روز قیامت بدان اعتراف میکنند و از آن نادم می گردند، چیست؟

جز این نیست که خدا یکتا و بی نظیر و بی مثل است و آنان برای خدا نظیر و مثیلی انگاشته و وحدانیت او را خدشه دار کرده بودند. درست است که آنان از نظر پرستش و عبادت نیز آنها را با خدا یکسان می شمردند، ولی یکسان شمردن در پرستش، معلول عقیده آنان بود که این بتان، به نوعی مانند خدا هستند و در حقیقت اله و رب می باشند، و در بخشی از امور با او شریکند، و همین اعتقاد به یکسانی بود که آنها را به عبادت و پرستش بت می کشانید و اگر یک نوع مماثلت و همسانی میان آلهه و اله واقعی نمی اندیشیدند، هرگز پیشانی در برابر آنها به خاک نمی سائیدند.

البته لازم نیست که همسانی از هر نظر حکم فرما باشد. مسلماً قاطبه عرب و یا اکثریت آنان، معبودهای خود را آفریدگار جهان نمی اندیشیدند و آفریدگاری را از آن خدای واقعی می دانستند، ولی از نظر تدبیر و کارگردانی گروه کثیری مشرک بودند و تفویض تدبیر جهان و یا گوشه ای از آن، در میان آنان رائج بود، و در گذشته یاد آور شدیم که شرک برای نخستین بار، به صورت شرک در ربوبیت وارد مکه شد، و «هبل» را از آن نظر وارد مکه کردند که به نظر آنها می توانست خشکسالی را بر طرف کند و باران رحمت بفرستد، و اگر هم مساله شرک در ربوبیت و کارگردانی جهان مطرح نبود، مسلماً بتها را موجوداتی سرنوشت ساز که قسمتی از کارهای خدا را انجام می دهد، می پنداشتند، و می گفتند: مغفرت و شفاعت و سعادت و شقاء از نظر آنان در دست آنها است.

و به دیگر سخن، مشرکان صدر رسالت، برای آنان در انجام اموری مانند: مغفرت، و شفاعت، نوعی استقلال قائل بودند که می توانند پرستندگان خود را به گونه ای کمک کنند و یا ذلت بخشند، و لذا قرآن در نقد این اندیشه می فرماید:

(این ما کنتم تعبدون من دون الله هل ينصرونكم او ينتصرون) (شعراء/ ۹۲ - ۹۳ .)

«کجا هستند آنها که به جای خدا می پرستیدید. آیا شما را کمک می کنند یا خود بر دشمنانشان پیروز می شوند» .

و باز میفرماید: (ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر انفسهم و لا هم منا يصحبون) (انبیاء/ ۴۲ .)

«آیا برای آنان خدایانی هست که آنان را بدون اذن ما از عذاب باز دارند، آنها نمی توانند خود را کمک کنند و نه از عذاب ما در امانند» .

مجموع این آیات و آنچه که یادآور نشدیم، بالاخص آیاتی که درباره سود و زیان رساندن بتها و عجز و ناتوانی آنها در کمک کردن به افراد و فریادرسی نازل شده است، همگی حاکی از آن است که مشرکان درباره معبودها و ارباب و آلهه خود اعتقاد خاصی داشتند یعنی همان عقیده ای که درباره خدا و رب العالمین داشتند درباره بتها نیز اظهار می کردند چیزی که فکر می کردند این بود که دایره فیض رسانی و قدرت خدای واقعی وسیع، و دایره آن در آلهه پنداری و ارباب دروغین تنگتر است ولی همه معتقدند که سرنوشت آنها در دست بتهاست.

از این بیان نتیجه می گیریم که تعریف منطقی عبادت این است که بگوئیم «هر نوع خضوع و اظهار فروتنی به وسیله گفتار و کردار، در برابر شخصی که از اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت و یا در دست داشتن سر رشته زندگی انسان، سرچشمه بگیرد، عبادت است» .

چنین خضوعی و لو به صورت کم رنگ و کم سو، عبادت می باشد، ولی خضوع و فروتنی هر چند به عالیترین حد برسد اگر از چنین عقیده ای سرچشمه نگیرد، و تعظیم و تکریم است، نه عبادت و پرستش. و اگر بخواهیم این بیان را در یک قالب عربی تعریف کنیم، ناچاریم چنین بگوئیم:

«العبادة خضوع امام من نعتبره الها او ربا او مصدرا للاعمال الالهية»

عبادت فروتنی در برابر کسی است که او را خدا (اعم از واقعی و پنداری) یا پروردگار و کارگردان جهان (همه و یا بخشی از آن) و یا عهده دار کارهای خدایی بدانیم» .

در اینجا باید کارهای الهی به صورت صحیح روشن شود، و آن اینست که «فعل الهی، کاری است که از او سرچشمه می گیرد»، و او در انجام کار از هیچ مقامی استمداد نمی کند، و اگر هم برای انجام کاری اسبابی بر می انگیزد، در آن استقلال دارد، مساله استقلال، به معنی پیراستگی از برانگیختن اسباب و وسائل نیست. استقلال این است که فاعل در کار خود (به هر شکلی صورت بگیرد) ، نیازی به هیچ موجودی ندارد، خواه کار را بدون اسباب در جهان ایجاد کند، مثلا عصا را ناگهان به اژدها تبدیل کند و یا کارها را با برانگیختن اسباب طبیعی صورت بخشد. برای روشن شدن مطلب مثالی را می آوریم:

قرآن، احیا و اماته را فعل خدا می داند و می فرماید: (و هو الذی یحیی و یمیت) (مؤمنون/۸۰)

«اوست که زندگی می بخشد و می میراند.»

ولی در قرآن، «احیا» را به حضرت مسیح و «اماته» را به فرشتگان نیز نسبت داده است، چنانکه درباره مسیح می فرماید:

(و احيى الموتى باذن الله) (آل عمران/۴۹)

«مردگان را به اذن خدا زنده میکنم»

و درباره فرشتگان می فرماید:

(حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا و...) (انعام/۶۱)

«تا اینکه چون مرگ آنان رسد، فرستادگان ما آنان را می میرانند.»

افراد نا وارد، در میان این دو دسته از آیات، به گونه ای تناقض می بینند، وی سرچشمه این پندار آن است که تصور می کنند که احیاء و اماته، بدون قید و شرط، فعل خداست، در حالی که این دو و غیر این دو، در صورتی فعل خدا به شمار می روند که فاعل، بدون شرط و بدون استمداد و کمک خواهی، به فعل خود جامه عمل بپوشانند، ولی فاعلانی که همین دو فعل و یا غیر این دو را به اذن و مشیت الهی انجام می دهند، کار خدا را صورت نمی دهند، بلکه به کار ویژه خود، جامه عمل می پوشانند و هر چند به نوعی میتوان آن را نیز کار تسبیبی خدا شمرد.

روی این اساس، باید دید که عقیده مشرکان درباره برخی از کارهای الهی چه بود؟ آنان در مساله باران رسانی و کارگردانی بخشی از جهان آفرینش، و یا لاقل در مسائل مربوط به مغفرت، و گناه بخشی و شفاعت و سعادت آفرینی، درباره بتها، نوعی استقلال قائل

بودند و اندیشه تفویض بر آنها حاکم بود از این جهت، در اکثر آیات قرآن که پیرامون شفاعت وارد شده، مساله اذن الهی مطرح گردیده و با تاکید می فرماید:

(من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه...) (بقره/۲۵۵)

«کیست که نزد او بدون اذن وی شفاعت کند».

و در آیات گذشته، لفظ (من دوننا) یا (من دون الله) را به کار می برد و یادآور می شود: کیست که بدون استمداد از خدا، کسی را کمک کند.

نتیجه اینکه عنصر مقوم و لازم در عبادت، وجود چنین اعتقادی در پرستشگر است و وجود این عنصر به عمل، رنگ عبادت می بخشد و منهای آن، نام عبادت نخواهد داشت.

آری گاهی افراد از باب مبالغه به افرادی که نسبت به کاری و یا به شخصی و یا مقامی علاقه اکیدی دارند، کلمه پرستش به کار می برند و می گویند: مقام پرست، پول پرست، شهوت پرست، دنیا پرست، و این اصطلاح نوعی استعاره است که مجوز آن این است که فکر می کنند: این موضوعات برای آنان سعادت بخش بوده و سرنوشت زندگی و سعادت آنها در گروه اینهاست.

شما با توجه به این تعریف و اصل میتوانید بر بسیاری از مسائل مورد اختلاف میان وهابیان و مسلمانان خاتمه بخشید و داوری کنید که آیا قسمتی از اعمال و کارهای موحدان که از نظر وهابیان «شرک» و پرستش مرده است، واقعا عبادت است یا نام دیگری دارد، و برای اینکه از این بحث گسترده، نتایج درخشان و روشنی بگیریم، این ضابطه را بر موارد اختلاف تطبیق و میان آنها داوری می کنیم.

در پرتو ضابطه قرآنی در موارد اختلاف داوری کنیم

بررسی عقیده موحدان به هنگام پرستش خدای واقعی و عقیده مشرکان به هنگام پرستش خدایان پنداری، این مطلب را - روشن کرد که، گروه مشرک بسان موحد به هنگام عبادت، درباره معبودهای خود، اعتقاد خاصی داشتند و آنها را خدای جهان و یا کارگردان عالم آفرینش و یا لاقل، سر رشته دار سرنوشت انسانها می دانستند و با چنین اعتقادی در برابر آنها خضوع می کردند و به ستایش زبانی و عملی می پرداختند. و این ثابت میکند که در تحقق مفهوم عبادت وجود چنین عنصری در پرستشگر لازم است، و در غیر این صورت، لفظ عبادت بر آن، صدق نخواهد کرد - اکنون وقت آن رسیده که با در دست داشتن چنین ضابطه کلی به داوری در موارد مشکوک و مبهم بپردازیم، مواردی که وهابیان آنها را از جزئیات عبادت، و دیگر طوائف اسلامی همه را از مقوله دیگر می دانند، ولی پیش از آنکه به تبیین این بخش برسیم، در تایید ضابطه مزبور، یاد آور می شویم:

- 1- تنها بررسی حالات موحدان و مشرکان، بر لزوم وجود چنین عنصری گواهی می دهد، بلکه از آیات قرآن نیز می توان بر وجود آن استدلال کرد. قرآن به هنگام فرمان پرستش خدا و نفی پرستش غیر او، روی این تکیه می کند که جز او «اله» (خدا) بی نیست، چنانکه می فرماید:

(یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره) (اعراف/۵۹).

«ای قبیله من! خدا را عبادت کنید، برای شما جز او خدایی نیست.»^(۸)

دقت در معنی این آیه حاکی است که آن کس مستحق و شایسته عبادت است که «اله» باشد، و به اصطلاح بتوان او را خدا نامید و این بتها و معبودهای آنان، سهمی از آن ندارند، و به دیگر سخن، این آیه می رساند که عبادت از شؤون «اله» است و آن کس که

دارای الوهیت است شایسته چنین مقامی هست و چون چنین مقامی در خور شان غیر خدای آفریدگار نیست، غیر او شایسته پرستش نمی باشد.

2- همچنین برخی از آیات دیگر گواهی می دهند که عبادت و پرستش، از شؤون ربوبیت است و تا فردی دارای چنین شان و مقامی نباشد، شایسته عبادت نیست، چنانکه می فرماید:

(یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم. . .) (بقره/۲۱)

«ای مردم، پروردگار خود را که شما و پیشینیان شما را آفریده، پرستید» .

و اگر بخواهیم شیوه استدلال با این دو آیه را (که یکی، عبادت را از ویژگیهای «الوهیت» و دیگری از ویژگیهای ربوبیت می داند) در قالب اصطلاح علمی بریزیم، باید بگوییم که این دو آیه از مصادیق قاعده معروف است که می گوید اگر عنوانی موضوع حکم قرار گرفت، این گواه بر علیت و دخالت آن عنوان در ثبوت حکم است^(۹) یعنی این الوهیت و ربوبیت است که انسانها را به پرستش دعوت می کند و چون بتها فاقد این عنوانند، طبعا فاقد چنین شایستگی می باشند و کسانی که به نوعی درباره آنان به الوهیت و ربوبیت و لو به صورت محدود، معتقدند، سخت در اشتباهند، زیرا الهی و ربی جز او نیست.

این حقیقت که عبادت از شؤون ربوبیت است، در آیات زیادی آمده است که برخی را یادآور می شویم:

(و قال المسح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم) (مائده/۷۲)

«مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید.» (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون) (انبیاء/۹۲)

«این، امت شماست که امت یکپارچه ای است و ما پروردگار شما هستیم، پس مرا پرستید.»

(ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم) (آل عمران/۵۱)

«الله، پروردگار من و پروردگار شماست و این راه مستقیم است» .

اگر یک فرد مفسر، با دقتی بیشتر در این نوع از آیات بنگرد؛ ضابطه ای را که یادآور شویم به روشنی استخراج می کند و آن اینکه در میان تمام ملل، عبادت، از اعتقاد انسانها به الوهیت و ربوبیت افراد سرچشمه می گرفت. چیزی که هست، بت پرستان از روی جهل و نادانی، معبودهای خود را الهه و ارباب می خواندند.

3- در قسمتی از آیات، اصرار بر این است که شفاعت و مغفرت از آن خداست و هیچ کس بدون اذن او بهره ای از آن ندارد. چنانکه می فرماید:

(قل لله الشفاعة جمیعا) (زمر/۴۴)

«بگو شفاعت، همگی از آن خداست» .

و نیز می فرماید:

(و من یغفر الذنوب الا الله) (آل عمران/۱۳۵)

«کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟»

یکی از اهداف این اصرار آنست که مشرکان فکر می کردند که شفاعت و بخشایشگری که از افعال خداست در بست در اختیار معبودهای آنهاست. و از این جهت آنها را سررشته دار سرنوشت خود می دانستند و چنین عقیده ای آنها را به خضوع و تعظیم و می داشت.

با توجه به این سه فراز از سخن، می توان به اصالت آن ضابطه، که از بررسی حالات موحدان و مشرکان به دست آمد، از نظر قرآن نیز به آن پی ببریم، از این بیان نتیجه می گیریم که خضوع و تواضع و فروتنی به صورت لفظی و عملی بر دو قسم است:

1- تعظیمی که از اعتقاد ستایشگر به الوهیت و ربوبیت و سرنوشت ساز بودن او صورت می گیرد.

2- تواضع و فروتنی که برای خود، مبادی و محرکهای دیگری دارد که مربوط به این عناوین سه گانه نیست. مانند مهر پدری و مادری و معلمی و یا داشتن موقعیت اجتماعی و عناوین دیگر.

قسم نخست را عبادت و پرستش و قسم دیگر را تکریم و احترام و تواضع و فروتنی می نامند.⁽¹⁰⁾

تحدید منطقی، و داوری در موارد مبهم

با توجه به این ضابطه، اکنون وقت آن رسیده است که در پرتو آن، موارد اختلاف را از نظر شرک در عبادت یا تکریم و احترام، روشن سازیم، اینک مواردی را یادآور می شویم:

۱ - توسل به پیامبران و صالحان

توسل به پیامبران و صالحان، به صورتهای مختلف انجام می گیرد. گاهی انسان از آنها درخواست دعا می نماید همچنانکه در حال حیات، در خواست دعا میکرد، و گاهی از آنها در خواست انجام عملی می کند و می گوید بچه مرا شفا ده و گمشده مرا باز گردان. هر دو قسم میتواند به دو صورت انجام بگیرد:

هر گاه متوسل به آنان، معتقد به الوهیت و ربوبیت و یا لاقل سررشته دار بودن آنان باشد (و گمان نمی کنم در میان مسلمانان چنین فردی پیدا شود) طبعا عمل آنها عبادت پیامبران بوده و جزء مشرکان خواهند بود، ولی آنچه که در میان همه متوسلان، مشهود و چشمگیر است اینست که همگی، آنان را بندگان برگزیده و انسانهای وارسته ای می دانند که دعای آنها رد نمی شود و با این اعتقاد به آنها متوسل می شوند. در این صورت نمی توان، عمل آنان را جز توسل به اسباب چیزی نامید.

در اینجا ممکن است گفته شود که شفا دادن بیمار و باز گرداندن گمشده، فعل خداست و در خواست فعل خدا از غیر از شرک است. در پاسخ آن به گفتاری که در تعریف عبادت یادآور شدیم، باید توجه کرد، زیرا جداسازی فعل خدا از فعل بشر این نیست که کارهایی که سبب عادی دارند فعل بشر و کارهایی که علل غیبی دارند فعل خدا باشد، بلکه مقیاس، این است که فاعل در انجام فعل، مستقل باشد یا وابسته، و اگر کسی بگوید: ای پیامبر گرامی با قدرت وابسته خود، این دو کار را انجام ده؛ گام در دایره شرک ننهاد، بلکه متوسل به اسباب شده است - حالا آیا پیامبر در جهان برزخ، دارای چنین قدرت وابسته ای هست یا نه؟ این مساله دیگری است و ارتباط به شرک و توحید ندارد.

اگر او در این حالت، دارای چنین قدرتی باشد، قطعاً درخواست ما صحیح بوده و در غیر این صورت، درخواست نادرستی خواهد بود (و نه شرک.)

در تبیین حدود «فعل خدا» و «فعل بشر» باید بیش از این دقت کرد. در غالب اذهان افراد عادی این است که احیاء و اماته فعل خداست (ما هم می گوییم فعل خداست) اما کدام قسم؟ کدام صورت؟ آن قسم و آن صورتی که فاعل در انجام کار وابسته نباشد و الا غیر خدا اگر وابسته به او باشد و با کمک او، کار احیاء و اماته را انجام می دهد، همچنانکه درباره مسیح و فرشتگان مامور قبض ارواح، در گذشته یادآور شدیم، این کار بشری است نه الهی، هر چند از نظر دیگر که همه افعال به خدا منتهی می شود فعل تسبیبی خدا نیز به شمار میرود.

۲ - استمداد از پیامبران و صالحان و استغاثه به آنان

استمداد از پیامبران و صالحان و در خواست کمک و نجات در حال حیات آنها و چه پس از رحلت ایشان از این جهان، بسان توسل به آنان به دو صورت میتواند انجام گیرد، کسانی که می گویند «یا رسول الله اغثنا» یا رسول الله اشفع لنا عند الله «از آنجا که او را بنده برگزیده و وارسته می دانند، نداها و دعوتها، رنگ عبادت به خود نمی گیرد، زیرا عنصر عبادت اعتقاد به ربوبیت و الوهیت و لو به صورت پنداری و در دائره محدود و یا اختیار دار بودن سرنوشت استمداد کنندگان است، حالا آنها در حیات برزخی نیز می توانند مدد برسانند و انسان را نجات دهند یا نه؟ یک بحث صغروی است که ارتباطی به مساله شرک و توحید ندارد.

اگر آیاتی می گوید:

(فلا تدعوا مع الله احدا⁽¹¹⁾) (یا اینکه می فرماید: له دعوة الحق و الذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشي⁽¹²⁾) (این آیات و نظائر آنها، مربوط به دعوت و خواندن مشرکان است که در مقام معبودهای خود، عناصر یاد شده را به همراه داشتند. از این جهت، خدا، در خواست آنان را ممنوع شمرده است، نه هر در خواستی را به گواه اینکه در حال حیات، درخواست حاجت، کوچکترین ایرادی ندارد.

گواهی بر اینکه آنها معبودهای خود را مالکان سرنوشت خود می دانستند، انتقادی است که قرآن از عقیده آنها می کند و می فرماید:

(و الذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير) (فاطر/۱۳)

«کسانی که به جز او می خوانید به اندازه رشته باریک میان هسته خرما نیز در قدرت ندارند»

به دیگر سخن، دعوتهای ممنوع در این آیات و آیات مشابه، کنایه از عبادت غیر خداست.

بنابراین، نمی توان هر دعوتی را ممنوع و شرک دانست.

گواه روشن بر اینکه بت پرستان، خدایان خود را مالکان شؤون الهی می دانستند، همان شعاری بود که به هنگام طواف سر می دادند و می گفتند: لبیک لا شریک لک، لبیک، الا شریک لک، تملکه و ما ملک.⁽¹³⁾

در اینجا یادآور می شویم از مجموع نوشته های وهابیان استفاده می شود که مرز شرک و توحید امور یاد شده است:

1- حیات و ممات.

2- قدرت و عجز.

3- درخواست اموری که سبب عادی دارند و درخواست امور خارق عادت.

یادآور می شویم: تعیین چنین مقیاسهایی، چیزی جز نوعی پیش داوری چیزی نیست.

چگونه می شود در خواست دعا از پیامبر که به نص قرآن، امر مطلوب و محبوبی است ⁽¹⁴⁾، در حال حیات، عین توحید و در حال ممات شرک باشد؟!

اگر در حال حیات پیامبر بگوییم: «استغفر لنا» این عین توحید است ولی اگر در حال حیات برزخی بگوییم: «استغفر لنا» این رنگ شرک به خود می گیرد. یک چنین داوری و مرزبندی کاملاً بر خلاف عقل و کتاب الهی است.

موت و حیات می تواند مرز عقلانی و غیر عقلانی بودن کار باشد، و همچنین قدرت و عجز می تواند به کار، رنگ عقلایی یا رنگ خلاف آن بدهد، نه رنگ شرک.

درباره مقیاس سوم یادآور می شویم که اگر درخواست کارهای خارج از قلمرو قوانین عادی، رنگ شرک به خود بگیرد باید - نعوذ بالله - سلیمان نبی را در شمار غیر موحدان به شمار آورد، زیرا او از اطرافیان خود خواست که تخت بلقیس را از یمن به فلسطین بیاورند. گفت:

(یا ایها الملا یکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین) (نمل/۳۸)

«گفت ای گروه حاضر کدامیک می توانید تخت بلقیس را پیش از آنکه از در تسلیم پیش من آیند، برای من بیاورید؟»

و عجیب اینکه دو نفر اعلام آمادگی کردند، یکی گفت: قبل از آنکه مجلس تو به پایان برسد من حاضر می کنم. دیگری گفت در یک چشم به هم زدن، و دومی برنده شد و انجام داد. ⁽¹⁵⁾

با توجه به چنین آیاتی که نظائر آن در قرآن فراوان است، می توان گفت که هیچیک از این ضوابط که وهابیان روی آن تکیه می کنند، مقیاس شرک و توحید در عبادت نیست. اگر اینها را مقیاس بدانیم، اینها مقیاس مفید و غیر مفید بودن، عقلانی و غیر عقلانی بودن و نظائر اینهاست، نه مقیاس شرک و توحید، و متوسلان به پیامبران و صالحان، آنها را حی و زنده و به فرمان خدا قادر و توانا بسان حیات دنیوی می دانند. از این جهت به آنها متوسل می شوند و اگر در این عقیده، خطا کار باشند، توسل آنان سودی نخواهد داشت، نه اینکه مشرک باشند.

شما با توجه به این ضابطه، می توانید در بسیاری از موارد که وهابیان تاخت و تاز می کنند و اصیل ترین موحدان را در پرتو جمود و کم عمقی به شرک متهم می سازند، به صورت روشن داوری کنید و از خدا بخواهید که خدا به این گروه، بینایی و روشنی، درک و آگاهی، پیراستگی از تعصب و تقلید، آزادگی در فکر و اندیشه و وارستگی از علاقه به مناصب و مقامات عطا فرماید.

پی نوشت ها:

(1) اهل حدیث مانند احمد بن حنبل و پیرو راه او ابو الحسن اشعری اتحاد صفات را با ذات به صورت یاد شده تفسیر نموده و نتیجه گرفتند که این گروه منکر صفات خدا هستند و چون نمی توانند آشکارا بگویند خدا فاقد علم و قدرت و حیات است، ناچارند در لفافه سخن بگویند، و آن اینکه صفات او عین ذات اوست.

یک چنین داوری درباره قائلان به توحید در صفات، از بی اطلاعی عمیق سرچشمه می گیرد، تفصیل این مطالب در جلد دوم این کتاب «فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی»، گذشت.

(2) فتح المجید تألیف عبد الرحمان بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب م/۱۲۸۵ ص ۱۲ و ۲۰.

(3) سیره ابن هشام: ج ۱، ص ۷۹.

(4) در صلح حدیبیه آنگاه که تشنگی و بی آبی بر یاران پیامبر چیره شد، سرانجام در پرتو دعای رسول گرامی باران منطقه را فرا گرفت و پیامبر دستور داد که نمازها را در محملها بخوانند و سپس فرمود: هر کسی بگوید در سایه رحمت و کرم خدا باران ما را فرا گرفت، او به خدا مؤمن، و هر کس بگوید در سایه ستاره، و یا غروب و طلوع ستاره ای باران فرود آمد، او به ستاره مؤمن و به من کفر ورزیده است و در همان واقعه منافقان گفتند در سایه ستاره «مشتري» باران آمده و از عبارات و سخنان رایج آنان این بود که «مطرنا بنوء کذا»: به سیره حلبی ۳:۲۵ مراجعه شود.

(5) و به همین مضمون است آیات ۲۵ لقمان و ۳۸ زمر.

« (6) العبادۃ نهایت الخضوع بین یدی من تدرک عظمته و کماله »

(7) برای آگاهی از مجموع تعریفهای نارسا به المنار، ج ۱ ص ۵۷ و تفسیر القرآن الکریم، نوشته شیخ شلتوت، ص ۱۳۷ و العبودیۃ، ص ۳۸ نگارش ابن تیمیه مراجعه شود.

(8) مضمون این آیه در موارد زیادی، در قرآن وارد شده است (اعراف/۶۵ - ۷۳، ۸۵، هود/۵۰، ۶۱، ۸۴ - و انبیاء/۲۵ و مؤمنون/۲۳، ۳۲ و طه/۱۲).

(9) در اصطلاح علمی می گویند: «تعليق الحكم بالوصف، مشعر بالعلیۃ.»

(10) از نظر علمی نباید گفت که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت یا سر رشته دار بودن معبود، جزء معنی عبادت است به گونه ای دلالت لفظ عبادت، بر این قیود، از قبیل دلالت تضمینی باشد، بلکه مقصود این است که تعظیم در چنین شرایطی نام عبادت به خود می گیرد، و این نوع تعریفها از قبیل «زيادة الحد علی المحدود» است و برای آن در لغت عرب نظائر فراوانی وجود دارد مثلاً می گویند «صهيل» صدای اسب است و «زفرقة» صوت گنجشک است. مسلماً اسب و گنجشک بودن جزء معنی دو لفظ یاد شده نیست، اما برای تبیین خصوصیت صوت، ناچاریم از چنین الفاظی کمک بگیریم. عین همین مطلب در عبادت نیز حاکم است. درباره تبیین این قسم از تواضع ناچاریم وجود یکی از عناوین سه گانه را مطرح کنیم تا این قسم از تواضع را از قسم دیگر جدا سازیم مثلاً در تعریف «قوس» می گویند: «نصف الدائرة» و همگی می دانیم که در قوس نصف دایره بودن، شرط نیست، ممکن است قوسی بدون دایره محقق شود ولی برای تبیین معنای قوس چاره ای جز آوردن «لفظ دایره» نیست.

(11) پس با خدا کسی را بخوانید. (سوره جن/۱۸).

(12) دعوت حق از آن اوست و کسانی که جز او را می خوانند، به آنها پاسخی نمی دهند. سوره رعد/۱۴.

(13) تکملة السیف الصقیل، ص ۲۸.

(14) سوره نساء/۶۴.

(15) سوره نمل، ۳۹ و ۴۰.

کلیه حقوق برای پایگاه حوزه محفوظ است